

تبیین واژه مضارّ (در باب ارث) در آیه ۱۲ سوره نساء

خالد الغفوری*

چکیده

مقاله حاضر به بررسی مفهوم (مضارّ) اختصاص دارد که در آیه دوازده سوره نساء آمده است. هنگام مراجعه به پژوهش‌های موجود، تضارب آرای شدید در تفسیر این مقطع از آیه را علاوه بر ضعف مستندات مرتبط با آنها شاهدیم. همچنین، این پژوهش‌ها به بررسی همه زوایای این آیه نپرداخته‌اند؛ همچون تشخیص مفهوم و مصداق مضارّه، تکلیفی یا وضعی بودن نفی مضارّه و اینکه آیا مضارّه منفی فقط متعلق به وصیت می‌باشد یا دین را نیز دربرمی‌گیرد؟ و در نهایت آیا این امر فقط به این مقطع از آیه منحصر است یا دربرگیرنده همه موارد ارث است؟

واژگان کلیدی: مضار، ضرر، ضرار، اضرار، دین، وصیت، ارث.

* عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه و سردبیر مجله فقه اهل البیت (m_qafory2005@yahoo.com).

مقدمه

مطابق فقه اسلامی در صورتی که کسی بمیرد و اموالی از خود به جای گذارد، پیش از آنکه اموال میان ورثه او تقسیم شود، لازم است دیون وی ادا شده، به وصایای او عمل شود. مستند قرآنی این حکم، آیه ۱۲ سوره نساء است:

... إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةٍ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ.

از این آیه این گونه برداشت می‌شود که وصیت و دینی که بر ارث مقدم می‌گردد، نباید در بردارنده ضرری بر ورثه باشد؛ در نتیجه اگر در این وصیت و دین، ضرر و زیانی به ورثه نهفته باشد، بر ارث مقدم نمی‌گردد و به چنین وصیت و دینی ترتیب اثر داده نمی‌شود.

واژه «مضار» می‌تواند به صیغه اسم فاعل باشد؛ گویی گفته شده است «مضار» و نیز احتمال دارد اسم مفعول و به صورت «مضار» عنوان شده باشد. البته اسم مفعول بودن آن ارجحیت دارد؛ زیرا پیش از آن عبارت «یوصی بها» به صورت مجهول آورده شده است و به معنای غیر مضارر بهما می‌باشد. این دو احتمال از سخن راغب قابل برداشت می‌باشد؛ هرچند وی این مطالب را در مقام و جایگاه دیگری بیان کرده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۰۴).

سیر مباحث بدین شکل است که نخست به تبیین و نقد احتمال‌های موجود در تفسیر واژه مضار می‌پردازیم (۱). سپس برای بیان نظر مورد قبول به تفاوت ضرر با ضرار و مضاره اشاره می‌کنیم (۲). اینکه آیه در مقام بیان حکم تکلیفی است یا وضعی (۳) و اینکه فاعل مضار کیست (۴) بحث‌های بعدی را تشکیل می‌دهند. در ادامه از این بحث می‌کنیم که مقصود از دین غیرمضار چیست (۵) و در نهایت از این امر بحث می‌شود که آیا قید غیرمضار از مورد آیه به سایر موارد ارث نیز تسری می‌یابد یا خیر (۶).

۱. احتمال‌ها در تفسیر واژه «مضارّ»

احتمال اول: منظور از ضرار منفی درباره وصیت، وصیتی است که به زیان‌رساندن به وارث منجر می‌گردد؛ بدین صورت که هدف از وصیت فقط و فقط محروم‌نمودن وارث از سهم خود در ارث باشد؛ مثلاً شخص به بیش از یک‌سوم اموال خود وصیت کند (طبری، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۱۱۱). به همین دلیل و براساس همین دیدگاه گفته شده است وصیتی که دربردارنده اضرار به ورثه باشد، فقط به اجازه و رضایت همه وارثان قابلیت اجرا دارد (ایروانی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۵۴۹).

احتمال مذکور به شرح ذیل قابل مناقشه است:

۱. اگر منظور این باشد که اضرار به وصیت بر پایه هدف و منظور وصیت‌کننده استوار باشد - بدین معنا که امری فردی و نفسی بوده و همین امر معیار در آن به شمار رود - در این صورت دیگر چه تفاوتی دارد که به یک‌سوم یا بیشتر و یا کمتر از آن وصیت نماید؟! در این صورت دیگر قصد اضرار ملحوظ نخواهد بود.

۲. اگر منظور این باشد که معیار در اضرار، فرارفتن از حد یک‌سوم مورد نظر در وصیت باشد نیز باید گفت این امر را نمی‌توان از متن قرآنی برداشت نمود؛ زیرا عرف، میان سطح اضرار و کم و زیادبودن آن هیچ تفاوتی قائل نیست. البته از این امر فقط به این صورت می‌توان دفاع کرد که آنچه نزد مشرعه معلوم و معروف است، مشروعیت وصیت به ثلث می‌باشد و در این صورت، کراهت شارع در وصیت به اموری بازمی‌گردد که بیش از ثلث را دربرگیرد.

۳. هیچ دلیلی برای بازگرداندن و ارجاع اضرار - به خصوص وصیت - وجود ندارد. احتمال دوم: منظور وصیت‌کردن به دینی است که حقیقت و وجود خارجی ندارد و هدف وصیت‌کننده از آن نابودکردن و از میان‌بردن اموال خود می‌باشد تا چیزی از آن به ورثه نرسد.

با چشم‌پوشی از آنچه در بررسی احتمال اول گذشت، این‌گونه به نظر می‌آید که ظاهر نصّ قرآنی آن است که دین به خودی خود از ترکه و ارث مستثنا بوده، این امر فقط به دینی که به آن وصیت شده است، منحصر نیست.

احتمال سوم: عبارت است از اینکه شخص وصیت کننده به دین کاملی از خود در بیماری اقرار کند؛ بدین معنا که در زمان بیماری مبلغ آن دین را به طور کامل دریافت کرده است، یا به فروش اموال خود در بیماری و گرفتن مبلغ آن اقرار کند؛ به این منظور که چیزی از اموالش به وارث نرسد (سلطانی، [بی تا]، ج ۲، ص ۵۰۰). این احتمال، علاوه بر آنکه هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد، خلاف ظاهر آیه می باشد؛ آیه به اضرار به سبب اقرار اشاره نکرده است.

احتمال چهارم: منظور از آن نهی از اضرار در وصیت و دین است؛ به عنوان مثال، شخص وصیت کننده، قرض و دینی ساختگی را که هیچ نیازی به آن ندارد، برای خود ایجاد نماید و هدف وی از این امر، ضرر رساندن به ورثه باشد یا اینکه به دین و قرضی که بر عهده وی است، اقرار کند تا ورثه را از ارث محروم نماید؛ حال آنکه در اصل چنین دینی بر گردن وی نباشد و یا اقرار کند دین و قرضی به نفع او بر گردن دیگران نیست - هرچند در واقع، حقیقت امر خلاف این باشد - تا از این راه به ورثه خود ضرر رسانده باشد (اردبیلی، ۱۳۷۵، ص ۸۲۱-۸۲۲).

این احتمال نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا:

۱. در قرض گرفتن و طلب دین، نیاز مبرم و ضروری، شرط نبوده و فرد می تواند بدون هیچ دلیلی نیز از دیگران طلب دین و قرض نماید.
۲. برخی از مصادیقی که در این باره بیان شده است، از باب کذب و افترا به شمار می آید که به خودی خود حرام است و ضرر رساندن یا عدم آن تأثیر و دخلی در حرام بودنش ندارد.

۳. آنچه در آیه و از بیان عنوان اضرار برداشت می شود این است که اشکال به دلیل خود اضرار به وجود می آید، نه به خاطر عنوان دیگری که بر اضرار منطبق گردد.

احتمال پنجم: این احتمال را اردبیلی بدین صورت مطرح کرده است: «احتمال دارد منظور از اضرار، تغییر وصیت و عدم عمل به آن باشد» (همان، ص ۸۲۲). به نظر می آید منظور وی تغییر وصیت به وسیله وارث زنده و نه مورث فوت شده باشد. در این صورت نیز حکم کاملاً مشخص و روشن است؛ زیرا این امر علاوه بر

آنکه تغییر وصیت است و به خودی خود و با توجه به آیه شریفه «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ...» (بقره: ۱۸۱) حرام می‌باشد، اضرار به غیر - یعنی ورثه - نیز محسوب می‌شود و در حرمت این امر هیچ شکی وجود ندارد و این حکم طبق قاعده است، در حالی که آیه مورد بحث درصدد بیان استثنایی بر تقسیم ارث می‌باشد.

علاوه بر این می‌توان گفت:

۱. آنچه از ظاهر کلام خداوند تبارک و تعالی در عبارت «من بعد وصیة» به ویژه با توجه به تأکید آن با عبارت «یوصی بها» برداشت می‌شود اینکه فقط وصیتی قابل ملاحظه و ترتیب اثر است که از جانب وصیت‌کننده صادر شده باشد، نه وصیتی که به وی به دروغ نسبت داده شده باشد.

۲. عدم عمل به وصیت، مستلزم ضرر زدن به ورثه نخواهد بود؛ اگر در بسیاری از مواقع عکس این مطلب را ادعا نکنیم.

نتیجه: در بررسی این موضوع باید گفت تأمل در احتمالات مطرح‌شده، روشن می‌سازد که همه آنها - همان‌گونه که از کلام لغت‌شناسان و مفسران نیز برداشت می‌شود - بر تفسیر «مضارّة» به «اضرار» یعنی وارد کردن ضرر و نقص بر دیگران مبتنی می‌باشد (ابن منظور افریقی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۴۸۲ / فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۸۷ / جوهری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۷۲۰ / ابن اثیر جزری، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۸۱ / ابن فارس، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۳۶۰-۳۶۱).

ولی دقت نظر در این باره ما را به این امر رهنمون می‌سازد که مضارّه هرچند در ریشه لغوی خود یعنی «الضرّ» با واژه اضرار مشابه است؛ ولی چه در معنا و چه در صیغه خود با این کلمه تفاوت دارد. این را در ادامه دنبال خواهیم کرد.

۲. تفاوت میان ضرر با ضرار و مضارّه

ادیبان و لغت‌شناسان در تفاوت میان «ضرر» با «ضرار و مضارّه» توضیحاتی دارند؛ برخی تفاوت‌ها و اختلاف‌های مطرح‌شده از سوی ایشان به هیئت و ساختار این دو واژه و برخی دیگر نیز به ماده آن بازمی‌گردد (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸ / ابن اثیر

جزری، [بی تا]، ج ۳، ص ۸۱). صحیح آن است که میان ماده و هیئت تفاوت گذاشته شود و برای هر یک مبحث مستقلی از دیگری در نظر بگیریم.

درباره ماده این دو واژه باید گفت برای «الضر» چند معنا بیان شده است؛ مثلاً:

الف) /ابن فارس آن را در سه معنا و اصل مستقل قرار داده است که عبارت‌اند از: نقص، اجتماع شیء و قوت. وی معانی دیگر را به این سه معنای اصلی ارجاع داده است و می‌گوید: «ضرّ: ضاد و راء سه اصل است: نخست، مخالف نفع؛ دوم، اجتماع شیء و سوم، قوت» (ابن فارس، [بی تا]، ج ۳، ص ۳۶۰-۳۶۱).

ب) آیت‌الله سیستانی برای آن سه معنا قائل شده‌اند که عبارت‌اند از: نقص، تنگنا و بدحالی. این سه معنا را گروه اول نام‌گذاری کرده‌اند که در واقع همان معنای عام و کلی را دربرمی‌گیرد.

ایشان در گام نخست، بقیه معانی مرتبط مانند: الزمانه، العمی، المرض، الهزال، الحاجة، القحط، الإیذاء، العلة و... را به این سه معنای اصلی ارجاع داده، از آن به عنوان گروه دوم یاد کرده‌اند و در واقع این معانی را مصادیقی از گروه اول به شمار می‌آورند. آنگاه و در گام دوم، همین سه معنای اصلی را نیز به طور کلی به یک معنای کلی و اصلی بازمی‌گردانند که عبارت است از همان معنای اول (یعنی نقص)؛ زیرا این معنا برای پیش‌رفتن قدم به قدم و مرحله به مرحله به سمت گسترش و توسعه دایره مفهوم واژه از امور محسوس به دیگر موارد بسیار مناسب است و در عین حال، توانایی در برگرفتن موارد گوناگونی را که این ماده بدون قصد یا توجیهی در آن به کار رفته است، به خوبی در خود دارد. منظور از نقص نیز عبارت است از نقصان و کاستی شیء از آنچه که شایسته است بر آن باشد؛ حال چه این نقص در کمیت متصل قرار گیرد؛ مثل تنگنای مکانی و چه در کمیت منفصل و جدا واقع شود؛ مانند کمبود پول نقد و موارد مشابه از دیگر کالاها و یا اینکه این نقص و کاستی در کیفیت واقع شود، نه کمیت؛ مانند بدحالی به خاطر بیماری و یا اینکه این نقصان در عین کالا واقع گردد؛ مثل مرکبات خارجی همچون نقص عضو یا نقصان درباره اعتبارات قانونی مانند عدم مراعات حقی از حقوق دیگران، اتفاق بیفتد. جریان سمره که در آن حق مرد انصاری در

زندگی آزادانه در خانه خود - به علت ورود بی‌اجازه سمره به منزل وی - رعایت نشده بود، از نمونه‌های این امر به شمار می‌رود (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۰-۱۱۳).

در اینجا نکاتی در تعلیق و توضیح موضوع بیان می‌گردد:

۱. دیدگاه مذکور دیدگاه فاقد جامعیت به شمار می‌رود؛ زیرا تأکید در آن فقط بر برخی از معانی واقع شده است و به معانی دیگر مانند اجتماع در یک شیء و قوت پرداخته نشده است.

۲. در عین حال، این دیدگاه با وجود دقت و گیرایی فراوانی که دارد، پیش‌تر به وسیله ابن‌فارس نیز مطرح شده، همه مواردی که در دیدگاه مذکور بررسی شده است، در زیرمجموعه دایره معنای اولی که ابن‌فارس آن را بیان نموده است، قرار می‌گیرد. ابن‌فارس در المعجم می‌گوید: «اول، الضّرّ برخلاف نفع است ... سپس هرچیزی که مجانس یا نزدیک به این معنا باشد، بر آن حمل شده و تحت شمول آن قرار می‌گیرد»؛ آنگاه معانی الهزال، الأذى، الحاجة و العمی را ذیل عنوان الضّرّ می‌آورد (ابن‌فارس، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۳۶۰).

۳. روش مذکور در تحلیل یادشده مبنی بر ارجاع همه معانی مرتبط با این واژه به یک معنا، در واقع یک روش صرفاً عقلی به شمار می‌رود و این روش همیشه در تحلیل مسائل لغوی و عرفی مفید فایده نیست؛ به عنوان مثال، «تضییق» معنای دیگری است که در مقابل «نقص» قرار می‌گیرد نه اینکه به آن برگردد و در ظاهر به معنای سوم از اصول و معنایی که ابن‌فارس آن را ذکر کرد - یعنی معنای قوت و شدت - بازمی‌گردد.

اما درباره هیئت و ساختار این دو واژه نیز دیدگاه‌هایی مطرح شده است:

دیدگاه اول، ضرر برخلاف نفع بوده و أضرة به معنای أدخل علیه‌النقص (یعنی بر او عیب و نقصی وارد نمود) می‌باشد؛ ولی واژه ضرار بر وزن فعال و از الضّرّ بوده و معنای عبارت «لايضارّ الرجل أخاه» به صورت «لايجازیه علی اضرار بإدخال الضرر علیه» (= او را با وارد آوردن ضرر بر وی مجازات نمی‌کند) می‌باشد. علاوه بر آنچه عنوان شد، باید گفت الضّرّ در واقع ابتدای فعل است و الضرار، از باب مفاعله و به معنای جزا و عقابی است که بر آن مترتب می‌شود؛ بدین معنا که الضرار در واقع وقتی از شخصی

سر می‌زند که در ابتدا از سوی مقابل ضرری بر وی واقع شده باشد (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸ / ابن‌اثیر جزری، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۸۱).

البته این دیدگاه نیز به این صورت مورد مناقشه و بررسی قرار گرفته است که واژه الضرار هر چند از مصادر باب مفاعله می‌باشد و اصل در آن واقع شدنش میان دو نفر است؛ ولی آنچه ظاهر و حتی متعین در بیشتر موارد استفاده از این واژه می‌باشد، استفاده از آن در معنای ضرر است. در حدیث نبوی معروف نیز این واژه نه در معنای باب مفاعله و نه به معنای جزا و عقاب بر ضرر استفاده نشده است؛ زیرا از سوی مرد انصاری، ضرری به سمره وارد نشده بوده و هیچ مضارّه‌ای نیز میان آن دو اتفاق نیفتاده بود. در بسیاری از موارد استفاده از اسم فاعل در باب مفاعله نیز مشاهده می‌کنیم که صدور مبدأ، در واقع صفتی برای فاعل به شمار می‌رود، نه اینکه از آن معنای مفاعله و انجام عمل میان دو نفر اراده شود؛ مانند اینکه گفته شود: «زیدٌ مُحَارِبٌ أَوْ مِمَّاظِلٌ أَوْ مُقَاتِلٌ أَوْ مِهَاجِرٌ» (خوانساری نجفی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۷۸-۳۷۹). این پاسخ نیز مستند بر استفاده و برداشت این تفاوت از ماده و هیئت نبوده و در واقع از توجیه این حدیث شریف سرچشمه می‌گیرد.

دیدگاه دوم، الضرّ در واقع فعل و عمل یک فرد است و الضرار و المضارّه همیشه یا در برخی مواقع از سوی دو نفر واقع می‌شود (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸ / ابن‌اثیر جزری، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۸۱).

در نقد این دیدگاه می‌توان گفت پیش‌تر بیان شد که در بیشتر موارد استفاده از اسم فاعل در باب مفاعله، در واقع صدور فعل از فاعل مد نظر می‌باشد، نه رخ دادن آن میان دو نفر (خوانساری نجفی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۷۹-۳۸۸). به همین دلیل، در موارد زیادی شاهدیم که در باب مفاعله، فعل و عمل فقط به یک نفر استناد داده شده است و منظور از آن نیز صدور فعل از وی در برابر طرف مقابل می‌باشد؛ مانند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» (توبه: ۷۳) و «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (بقره: ۱۹۳). منظور از فعل امر موجود در هر دو آیه، صدور آنها از یک طرف یعنی مخاطب است. با توجه به استعمال صیغه مفاعله در غیر از موارد مشارکت، برخی دیدگاه‌ها برای ارائه توجیه این امر

مطرح شده است که در ادامه به بیان آنها پرداخته خواهد شد.

برخی تلاش‌های تأویلی برای بیان مشارکت در باب مفاعله: برای به تصویرکشیدن مشارکت در باب مفاعله تلاش‌هایی صورت گرفته است که از این جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. مشارکت از این منظر قابل برداشت است که در واقع ضرر رساندن به دیگری، به دنبال خود باعث رسیدن ضررهای اجتماعی و غیراجتماعی به خود فرد می‌شود و این امر به نوبه خود باعث محقق شدن نوعی معنای مفاعله و مشارکت می‌گردد.

۲. معنای مشارکت از این منظر که سرباززدن طرف دیگر از به وقوع پیوستن رغبت فاعل در ضرر رساندن به طرف دوم که به طور قطع، فاعل به این امر مایل است و در نتیجه این ممانعت و سرباززدن از سوی طرف دوم را در نظر خود نوعی اضرار (ضرر رسیدن به فاعل) می‌یابد. برای توضیح بیشتر به همان حدیث سمره و انصاری مراجعه می‌کنیم. در آنجا نیز مرد انصاری مانع ورود سمره به منزل خود شد و این ممانعت از سوی وی، در نظر سمره نوعی اضرار تلقی می‌شد؛ زیرا سمره این‌گونه می‌پنداشت که عمل مرد انصاری باعث ایجاد مانع میان وی و درخت خرمايي که در تملک او بود، شده است (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۷).

۳. مشارکت از این دیدگاه نیز می‌تواند حاصل گردد که حیثیت تعمد فاعل در انجام عمل و اصرار وی بر این کار، به منزله دو اضرار به شمار می‌آید؛ گویی که این عمل از دو نفر صادر شده است. در حدیث نیز از عمل عامدانه سمره در ورود به خانه انصاری، به ضرر تعبیر شده بود. بر این اساس، ضرر عبارت است از حاصل شدن نقص بدون عمد یا اصرار بر انجام فعل و ضرر عبارت است از تعمد در وارد کردن ضرر به دیگری و اصرار بر آن. با در نظر گرفتن این نکته - یعنی اصرار بر انجام فعل - می‌توان گفت عمل گویی میان دو نفر رخ داده است؛ یعنی انجام کار و اصرار بر آن.

در بررسی موارد پیش گفته می‌توان گفت این تلاش‌ها - در کنار ضعف بالقوه‌ای که در خود آنها وجود دارد و نیز عدم شمول آنها بر همه موارد استفاده از باب مفاعله - این‌گونه نیز ردّ شده است که به طور کلی هیچ دلیلی برای اصرار بر تأویل و توجیه

موارد پیش گفته وجود ندارد؛ زیرا پیش از آن ثابت شد که باب مفاعله در غیر معنای مشارکت نیز به کاررفته است و حتی کاربرد آن در معنایی غیر از مشارکت، از گستردگی بالایی نیز برخوردار می‌باشد. این امر با یک بررسی جزئی در فرهنگ لغت‌های گوناگون، به راحتی قابل مشاهده است؛ فعل‌هایی همچون شاور، سافر، حاول، سارع، ساور، خادع، نافق، ناجی، بادر، عاند، سامح، راجع، عاین، شاهد، کابر، زاول، ضارب، آجر، زارع و... خود مؤید این امر می‌باشد (همان، ص ۱۱۸).

دیدگاه سوم: ضرر عبارت است از اینکه به طرف مقابل، ضرر بزنی و خود از آن نفع و فایده بینی و ضرار یعنی به طرف مقابل ضرر زده؛ ولی خود از آن نفعی بینی (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸ / ابن اثیر جزری، [بی تا]، ج ۳، ص ۸۱).

این امر نیز یک ادعای محض بوده، نیازمند شاهد و دلیل است. دیدگاه و نظریه مذکور نیز به برداشت اختلاف یادشده از ماده یا هیئت باب مفاعله مستند نیست و استنادش به ادعای حاصل شدن این امر در برخی موارد، در واقع با استفاده از قرینه خارجیه بوده و این قرینه در مطلبی که ما به دنبال آنیم، یافت نمی‌شود (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۳۲).

دیدگاه چهارم: الضرّ و الضرار به یک معناست (عسکری، ۱۴۱۲، ص ۳۲۸ / ابن اثیر جزری، [بی تا]، ج ۳، ص ۸۱) و پیامبر (ص) برای تأیید این مطلب و تأکید بر آن، این دو کلمه را در حدیث معروف ذکر کرده است.

این امر، به ویژه در حدیث نبوی معروف، بسیار بعید می‌نماید. دیدگاه یادشده بر این امر استوار است که صیغه مفاعله بر چندین معنا دلالت دارد که معنای ثلاثی مجرد آن نیز از این جمله است و این امر در کتاب‌های زبان‌شناسان نیز وارد شده است (ابن منظور افریقی، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۴۸۲)؛ ولی همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، میان این دو ساختار تفاوت وجود دارد؛ زیرا ضرر، اسم مصدر است و الضرار و المضارّة مصدرند (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۳۲).

دیدگاه پنجم: الضرر، دلالت بر مجرد صدور فعل از فاعل دارد؛ ولی الضرار بر نسبت صدور یک فعل که به دنبال یک نسبت دیگر می‌آید، دلالت دارد و این امر چیزی

است که بر حسب اختلاف موارد تغییر می‌کند:

حالت اول: گاهی اوقات نسبت دوم - یعنی نسبت تابع - همانند نسبت اصلی اول از همان فاعل در برابر شیء واحد صادر می‌گردد.

حالت دوم: گاهی اوقات یکی از این دو نسبت از فاعل صادر گشته، نسبت دوم از سوی مقابل به وقوع می‌پیوندد (مانند ضارب)؛ از این معنا به مشارکت یاد می‌شود. درباره حالت اول باید گفت چندگانگی و تعدد معنا در حکم کمیت منفصل به شمار می‌آید و به همین دلیل، از آن به مبالغه یاد می‌شود. این امر در کلام محقق رضی، در شرح شافیه نیز آمده است و در صورتی که تعدد واضح و روشن نباشد، امتداد نامیده می‌شود؛ مانند واژه مطالعه که در برخی از کتاب‌های فرهنگ لغت مانند المنجد، به صورت ادامه الاستطلاع (پی‌درپی آمدن طلب و درخواست علم و اطلاع) معنا شده است؛ هرچند در واقع معنای آن استطلاعات پی‌درپی در حقیقت واحد است، گاهی نیز معنای این واژه از قبیل کمیت متصل بوده، در این صورت تکرار آن با در نظر گرفتن واقع شدنش در افرادی که پی‌درپی می‌آیند، قابل توضیح خواهد بود؛ مانند واژه سافر و امثال آن. در این صورت نیز از آن به امتداد و طول تعبیر می‌شود که در این شرایط، لازمه آن انجام عامدانه و آگاهانه و همراه با قصد است؛ مانند تابع و اصل. با توجه به آنچه گذشت، می‌توان گفت الضرر از این نظر که دلالت بر تکرار صدور معنا از فاعل و استمرار آن دارد، با الضرر متفاوت است. به همین دلیل نیز پیامبر عمل سمره را با عبارت مضارّ توصیف کرده است؛ زیرا سمره به صورت پیوسته و مکرر و بدون اجازه به خانه شخص انصاری وارد می‌شد (همان، ص ۱۳۰-۱۳۱).

در بررسی این موضوع می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱. این تحلیل هرچند بسیار جذاب است و دقت عمل در آن بی‌نظیر و منحصر به فرد می‌باشد؛ ولی از آنجا که تحلیل یادشده فقط یک بحث عقلی صرف است و ذهن عرفی از آن پشتیبانی نمی‌کند، ردّ می‌شود. همان‌گونه که پیش‌تر نیز بیان شد، «تضییق» معنای دیگری است و در مقابل نقص قرار می‌گیرد و بهتر است بگوییم به سومین معنا و اصلی که ابن‌فارس بیان نموده - یعنی معنای قوت و شدت - باز می‌گردد.

۲. به فرض نادیده گرفتن وجه اختلاف میان الضرر و الضرار نیز آنچه در تفسیر حدیث نبوی ذکر شده، با واقعیت انطباق و سازگاری ندارد؛ زیرا از سوی سمره ضرری متوجه مرد انصاری نشده بود.

دیدگاه ششم: این دیدگاه معتقد به تفصیل معنا میان ثلاثی مجرد یعنی ماده فعل و ثلاثی مزید آن در باب افعال است؛ بدین معنا که در لفظ الضرر و الاضرار و مشتقات آن، معنای یادشده نقص در اموال و انفس می‌باشد؛ ولی در باب مفاعله مانند الضرار و المضاره به معنای در تنگنا گذاشتن شخص و قرار دادن وی در عسر و حرج، بدون در نظر گرفتن معنای نقص به کار می‌رود. بر این اساس، مضاره عبارت است از اذیت کردن دیگران و ایجاد مزاحمت برای آنها و در تنگنا قرار دادن ایشان و نه وارد آوردن ضرر و نقص به آنها.

پیگیری موارد استعمال این واژه در قرآن کریم نیز شاهدی بر این تفصیل و توضیح خواهد بود؛ از جمله آیه شریفه:

۱. «وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتَدُوا» (بقره: ۲۳۱). مشخص و روشن است که منظور آیه در اینجا نهی از وارد آوردن ضرر به زن مطلقه نیست و در واقع این نهی به بازداشتن از اذیت وی و در تنگنا قرار دادن او بازمی‌گردد؛ زیرا وی در غیر این صورت، نه مانند زن شوهردار است که از حقوق مربوط به زندگی زناشویی خود بهره‌مند گردد و نه مانند زن مطلقه که بتواند برای خود زندگی زناشویی جدیدی بر پا نماید و در حقیقت مانند زنی معلقه خواهد بود (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۰۸ / اردبیلی، ۱۳۷۵، ص ۷۴۰-۷۴۱).

۲. «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ» (بقره: ۲۳۳).

این آیه پس از بیان احکام رضاعت و شیرخواری و حقوق مترتب بر آن، انسان را از این امر که فرزند بهانه‌ای قرار داده شود، برای اذیت پدر یا مادر بر حذر داشته است و در این صورت هیچ ارتباطی میان مفهوم آیه با مسئله اضرار و وارد کردن ضرر مادی به دیگران وجود نخواهد داشت (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۵۸ / اردبیلی، ۱۳۷۵،

ص ۷۰۴-۷۰۵) با اینکه *امین/الاسلام طبرسی* مضارّه را به معنای اضرار گرفته است؛ ولی در هر صورت آن را به امری غیر از ایراد نقص و وارد آوردن آن بر دیگری تفسیر نموده است (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۱۰).

۳. آیه شریفه «وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ» (بقره: ۲۸۲). با در نظر گرفتن سیاق آیه که به نگارش و کتابت دین به عدالت دعوت می‌کند و نویسنده را از امتناع نهی می‌نماید و او را به عدم تزویر امر کرده و درعین حال شاهدان را نیز از امتناع در شهادت دادن نهی می‌کند، مشخص می‌گردد که منظور از این قسمت آیه، بیان حکم جدیدی غیر از آنچه پیش از آن بیان شده است، می‌باشد. این حکم نیز عبارت است از نهی از آزار نویسنده و شاهد و ایجاد مزاحمت برای آنها و در تنگنا قرار دادنشان. کلام خداوند تبارک و تعالی یعنی «وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ» مبنی بر مجهول بوده و واژه «کاتب» نایب فاعل آن است و بازداشتن از وارد کردن اذیت و آزار به او از سوی کسی که کتابت را بر عهده وی گذاشته، مد نظر است، نه اینکه نهی موجود در آیه، خطاب به کاتب باشد. قرائت *ابن عباس* - و *ابن مسعود* و *ابن ذکوان* - که با فک ادغام و فتحه بیان شده است (آلوسی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۶۱)؛ یعنی «لَا يُضَارُّ» (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۲۳) نیز این امر را تأیید می‌نماید. با توجه به این امر، المضارّه در اینجا به معنای وارد آوردن ضرر نیست؛ حتی اگر بپذیریم نهی در آیه به کاتب و شاهد نیز بازمی‌گردد - قرائت *ابوعمر*، *حسن*، *قتاده*، *عطاء* و *ابن زید* - که با فک و کسر است (آلوسی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۶۱)؛ یعنی «لَا يُضَارُّ». البته باید گفت برخی از مفسران نیز آن را پذیرفته‌اند (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۲۱۸ و ۲۲۲-۲۲۳) و نیز این امر را تأیید می‌کنند که باز هم به معنای نهی از آزار آنها به وسیله خریدار و فروشنده خواهد بود؛ اگر هم این‌گونه فرض شود که اضرار بر یکی از متبایعان (خریدار و فروشنده) واقع شده، باز هم این اضرار از کاتب یا شهید صادر نشده و صدور آن از جانب شخص غاصب و منکر حق اتفاق افتاده و در حقیقت اضرار به این فرد نسبت داده می‌شود.

۴. آیه شریفه «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْنَّ» (طلاق: ۶). کاملاً روشن است که مضارّه در این آیه به معنای تضییق و آزار است، نه وارد کردن ضرر مادی به مطلقه؛

حتی آیه به روشنی بر این امر دلالت دارد (راوندی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۶۸ / اردبیلی، ۱۳۷۵، ص ۶۸۱).

نقد و بررسی: در نقد دیدگاه ششم می‌توان گفت دقت در موارد استفاده، نشان‌دهنده بطلان این تفصیل است؛ زیرا هردو واژه الضرر و الاضرار با یکدیگر در موارد تضییق و نقص کاربرد دارند و به همین صورت، واژه الاضرار نیز در موارد نقص مالی و جسمی و همچنین، در موارد تضییق و در تنگنا قرار دادن دیگران کاربرد دارد (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۴).

مورد نخست، یعنی استفاده از واژه اضرار در خصوص نقص مالی و جسمی و نیز تضییق؛ مانند آیه شریفه «لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذًى» (آل عمران: ۱۱۱) و این کلام پیامبر اکرم: «مَنْ أَضَرَ بِامْرَأَةٍ حَتَّى تَفْتَدِيَ مِنْهُ نَفْسَهَا لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ بِعُقُوبَةِ دُونَ النَّارِ ... وَمَنْ ضَارَّ مُسْلِمًا فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (صدوق، ۱۳۶۸، ص ۲۸۵-۲۸۶ / حرّ عاملی، ۱۴۱۲، ج ۲۲، ص ۲۸۲-۲۸۳).

مورد دوم، یعنی استفاده از الاضرار در موارد تضییق و در تنگنا قرار دادن؛ آیه شریفه «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يَوْصَى بِهَا أَوْ دِينَ غَيْرِ مُضَارًّا» (نساء: ۱۲) و نیز سخن ابو عبد الله در حسنه یا صحیح‌های از هارون بن حمزه الغنوی «هَذَا الضَّرَارُ» (حرّ عاملی، ۱۴۱۲، ج ۱۸، ص ۲۷۵). با اشاره به مطالبه شریک در ذبح حیوان و سرباز زدن شریک دیگر از این امر (سیستانی، ۱۴۱۴، ص ۱۱۴).^۱

^۱ هیچ مانع امکانی و ثبوتی در وجود تشابه میان «الضرر والاضرار» و نیز میان «الضرر والمضارة» در موارد استعمال آنها - اگر فرض بر اتحاد آنها در ماده فعل باشد - وجود ندارد؛ ولی بحث اینجا در ناحیه صغروی و پیگیری موارد استعمال قرار می‌گیرد تا از نظر وقوعی و اثباتی میزان صادق بودن این ادعا اثبات گردد.

درباره مثال‌هایی که برای مورد دوم بیان شده بود؛ یعنی آیه شریفه «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ يَوْصَى بِهَا أَوْ دِينَ غَيْرِ مُضَارًّا» (نساء: ۱۲) و نیز سخن ابو عبد الله در حدیث حُسن یا صحیح هارون بن حمزه الغنوی: «هَذَا الضَّرَارُ»، باید گفت این واژه‌ها در اینجا فقط به معنای تضییق دلالت دارند و معنای نقص را در بر نمی‌گیرند؛ هرچند در برخی موارد، ازعاج و به سختی انداختن دیگران مستلزم ضرر نیز باشد. با توجه به این توضیح مشخص می‌شود که مثال‌های دوم که برای نقض آمده بود، مفید این معنا نبوده، فقط مثال‌های اول برای نقض مناسب‌اند.

جهت‌گیری نهایی: بدون در نظر گرفتن بحث‌های کبروی و با چشم‌پوشی از آن، ما در گستره بحث صغروی معتقدیم منظور از الضرار و المضارّة در این آیه، نقص نبوده و در مقابل، معانی التضييق، الازعاج و الايذاء (به تنگنا انداختن، به سختی افکندن و آزار رساندن) از آن اراده شده است. نمونه‌های ارائه‌شده از کتاب و سنت نیز همین امر را تأیید می‌کند؛ زیرا هیچ‌گونه ضرری از سوی وصیت‌کننده به وارث وارد نمی‌شود؛ حال چه او به مال فراوانی وصیت کرده باشد و چه غیر از این باشد و چه با وجود نیاز مالی قرض گرفته باشد و چه بدون نیاز دست به این کار زده باشد، علت نیز به این امر برمی‌گردد که تا زمانی که وصیت‌کننده در اموال و املاک خود دخل و تصرف می‌کند، نمی‌توان این دخل و تصرف وی در اموال خود را ضرر رساندن به دیگری به شمار آورد و درست در نقطه مقابل نیز تا زمانی که مال و اموال رسیده به ورثه، از راه ارث — خواه اندک باشد و خواه فراوان — به عنوان اموال جدید و نو به شمار آید، نمی‌توان اصطلاح نقص و ضرر را بر آن مترتب نمود. در حیظه بحث کبروی نیز هر موضعی که اتخاذ شود، نمی‌تواند بر معنای ظاهری آیه تأثیرگذار باشد. آنچه در المضارّة شایان توجه و قابل ملاحظه می‌باشد، عبارت است از صدور فعل از فاعل.

نتیجه: مشخص شد که منظور از المضار منفی در آیه، عبارت است از در تنگنا قراردادن ورثه و آزار رساندن به ایشان و در سختی قراردادن آنها به وسیله برخی از شیوه‌های وصیت‌کردن یا استدانه (طلب دین و قرض)؛ این امر است که در آیه نفی شده، نه ضرر مادی یا خسارت و نقص و همین مطلب در دیگر آیه‌هایی که ذکر آن

مثال‌هایی که برای مورد اول ذکر شده بود، وارد در التضييق نیز هستند. بر این اساس، آیه شریفه «لن يضرّوكم إلا أذى» بدین معناست که از سوی آنها به شما هیچ ضرری نمی‌رسد. فقط آنها می‌توانند با تهمت و افترا زدن به شما و طعنه زدن در دینتان و تهدید و مانند آن شما را به زحمت و تنگنا افکنند. برخی از مفسران از این امر به الضرر اليسير (ضرر اندک) یاد کرده‌اند (شریف رضی، بی‌تا، ص ۲۲۵-۲۲۸ / زمخشری، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۵۴-۴۵۵ / طوسی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۵۵۹ / طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۶۵). علامه طباطبایی این‌گونه برداشت کرده است که الأذى عبارت است از امری که بر چیزی وارد شده و ملائم و سازگار با طبع آن چیز نیست؛ هرچند به نوعی معنای ضرر نیز بر آن قابل انطباق باشد (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۰۷). به همین صورت است حدیثی که در التضييق و الايذاء (به تنگنا افکندن و اذیت کردن) وارد شده بود.

گذشت نیز مد نظر می‌باشد.

۳. غیرمضار؛ حکم وضعی یا حکم تکلیفی؟

در اینجا دو احتمال مطرح است:

۳-۱. حکم وضعی

منظور از حکم وضعی آن است که اگر در وصیت و ذین اجحافی به ورثه باشد، به آن ترتیب اثر داده نخواهد شد. این احتمال، برداشتی از ظاهر آیه می‌باشد؛ زیرا آیه در صدد بیان حقوق مالی و چگونگی تقسیم این حقوق بوده و در نتیجه زبان آیه، نه به صورت مطابقی و نه به صورت التزامی، زبان نهی تکلیفی و مولوی نیست؛ هرچند می‌توان حرمت تکلیفی را از ادله دیگر برداشت نمود؛ به ویژه که نفی المضارّه به صورت خبری بیان شده است، نه انشایی.

اشکال ۱

پیش‌تر بیان شد تا زمانی که اموال مورد نظر در تملک وصیت‌کننده است، نمی‌توان قائل به اجحاف و اضرار در حق ورثه بود، مگر به صورت تسامحی؛ زیرا در این حالت وصیت‌کننده تا زنده است، احقّ به اموال و دارایی‌های خود خواهد بود.

پاسخ: اراده نفی خسارت و ضرر تسامحی و یا تنزیلی (یعنی اجحاف از نظر شارع) هیچ مانعی ندارد. به تعبیر دیگر، اشکال فوق چنین می‌گوید که اضرار حقیقی در اینجا متصور نیست؛ زیرا اضرار قابل تصور وقتی است که شخص در اموال دیگران تصرف کند؛ ولی اگر در اموال خود تصرف کند، اضرار صدق نمی‌کند، مگر اینکه مراد ضرر مسامحی باشد، نه حقیقی. پاسخ اینکه آری! ضرر در آیه را بر ضرر مسامحی حمل می‌کنیم.

اشکال ۲

در ادامه بررسی موضوع نمی‌توان از نظر فقهی به حکم وضعی به معنای بطلان یا عدم

نفوذ، ملتزم بود؛ زیرا مقتضای این امر باطل شدن هر نوع وصیت مالی و به هر مقدار می‌باشد. در ضمن، استثنای حکم به استثنای وصیتی که مقید به عدم ضرر شده را می‌توان به دو صورت تأویل نمود؛ یا از آن عدم ضرر حقیقی اراده شده و یا عدم ضرر تسامحی و در هر دو صورت آن نیز غیروجهی است.

استثنای وصیتی که مقید به عدم ضرر حقیقی شده باشد، صحیح نیست؛ زیرا صادر شدن ضرر از وصیت‌کننده در اینجا از نظر عرف عقلایی، روحاً و لباً قابل تصور نیست؛ زیرا این امر متعلق به مال و اموال وصیت‌کننده است و بر همین اساس، نفی ضرر از وصیت به معنای حقیقی آن اراده نشده است. همچنین، اراده نفی ضرر به معنای تسامحی آن - یعنی عدم نفع ورثه - نیز غیرمعقول است؛ زیرا هر چند امکان صادر شدن چنین امری از وصیت‌کننده یا تصور آن به وسیله او وجود دارد؛ ولی مقتضای این امر نفی مشروعیت وصیت است، مگر اینکه وارث خاصی وجود نداشته باشد؛ زیرا وصیت همیشه به این صورت است و این امر به خودی خود منجر به باطل شدن هر وصیتی شده و در نتیجه به طور کلی و مطلق هیچ وصیتی باقی نمی‌ماند که استثنا شده باشد؛ زیرا هر وصیتی پیوسته منجر به کم شدن سهم ورثه و در نتیجه کم شدن نفع آنها می‌شود و مقتضای این امر نیز باطل شدن وصیت - یا عدم نفوذ و تأثیر آن - می‌باشد؛ مگر در حالت‌های بسیار خاص و ویژه که از محل بحث ما خارج است؛ به عنوان نمونه، در مواردی که هیچ وارثی وجود نداشته باشد، به این امر نیز نمی‌توان ملتزم بود؛ زیرا به طور کلی با ادله شرعی در تناقض می‌باشد.

پاسخ: می‌توان این‌گونه پاسخ داد که به طور قطع و تأکید در آیه، نفی ضرر تسامحی - به معنای المضایقه و المزاحمه للورثه (= در تنگنا قرار دادن ورثه و ایجاد مزاحمت برای آنها) - مد نظر است، نه ضرر حقیقی و به همین صورت منظور از آیه، نفی مزاحمت به صورت مطلق و کلی نبوده و هدف از آن مزاحمتی است که از نظر عقلایی قابل ملاحظه باشد. در باب اموال و حقوق نیز همین امر شناخته شده و متعارف است. بر این اساس، مشخص می‌شود که در اینجا منظور نفی سهم خاصی از وصیت است که - هر چند به صورت تسامحی - به نظر عقلا به صورت قابل ملاحظه‌ای مضر به ارث

به شمار آید. عقلاً نیز معمولاً این مسئله - یعنی قابل ملاحظه بودن یک مسئله مالی یا عدم آن - را با ارزش مادی و مالی آن بر حسب عرف عام و نظر نوعی می‌سنجند، نه از نظر اشخاص و افراد؛ ولی شارع در اینجا ورود یافته، مصداق وصیت مضر را با حد مشخصی بیان می‌کند؛ به این صورت که سنت، توضیح وصیت‌های ضرر رسان را بر عهده می‌گیرد و آن را در وصیت‌هایی که بیش از یک سوم اموال را در برگیرد، محصور و محدود نموده است؛ به همین دلیل، مقیاس و معیار در اینجا عبارت است از نسبت اموال و دارایی‌هایی که به آن وصیت شده به همه ترکه و میراث و به همین دلیل، دیگر ارزش و مقدار مالی وصیت مد نظر نخواهد بود.

همه مطالب پیش گفته، با در نظر گرفتن وصیت بود؛ ولی در مورد دین و قرض مضار (دینی که دارای ضرر به ورثه باشد)، همان‌گونه که پیش‌تر نیز مطرح شد، در اینجا اراده ضرر حقیقی از نظر عقلی امکان‌پذیر نیست و در واقع آنچه اراده شده، عبارت است از مزاحمت - که از آن به ضرر تسامحی یاد می‌کنیم - بدین معنا که دین و قرض صوری و غیرواقعی که پس از فوت مورث برجای مانده است، به طور مطلق و تمام و کمال و بدون در نظر گرفتن کم و کیف یا کوچک و بزرگ بودن آن غیرقابل پذیرش است و باطل کردن آن پس از فوت مورث، هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا دیون صوری پرداخت‌شده پیش از فوت مورث، به حال خود باقی می‌ماند؛ ولی دیون صوری که تا پس از فوت ادامه داشته باشد، از ترکه و میراث مستثنا نمی‌گردد. دین صوری با وصیتی که فقط پس از مرگ مورث قابلیت ترتب اثر (اجرایی شدن) بر آن وجود خواهد داشت نیز قابل مقایسه نیست؛ زیرا حتی یک مورد هم وجود ندارد که پیش از فوت مورث، اجرایی شود.

باید به این نکته نیز توجه داشت که مبحث حاضر در مورد وصیت و دینی است که حقیقی بوده، از میت صادر شده باشد؛ هرچند دین، صوری و ظاهری باشد؛ بنابراین مبحث حاضر دربرگیرنده وصیت و دین مکذوب و دروغین نیست؛ زیرا هیچ احتمالی در مستثنا کردن وصیت و دین دروغین از ترکه قابل تصور نخواهد بود.

پرسش اینکه آیا منظور، باطل دانستن وصیت و دین مضار (زیان‌آور) است یا عدم اجرا

و نفوذ آنها؟ روشن است که اشکال در عدم استثنای وصیت و ذین مضار به خاطر زیان‌آوردن و مزاحمت آنها برای وارث، حاصل می‌گردد؛ پس اگر وارث این امر را بپذیرد، این محذوریت و محدودیت از میان می‌رود و بر این اساس، منظور از حکم آیه، بطلان نبوده و فقط عدم نفوذ (اجرایی شدن و ترتیب اثر دادن) وصیت و ذین مضار از آن برداشت می‌شود. این امر - یعنی ترتیب اثر دادن به وصیت و ذین مضار - نیز منوط به اجازه ورثه است؛ بدین معنا که اگر ورثه به این مسئله اجازه دادند، به وصیت و ذین یادشده عمل می‌شود و در غیر این صورت، از درجه اعتبار ساقط می‌گردد.

۳-۲. حکم تکلیفی

می‌توان این حکم تکلیفی را به یکی از دو قسم حرمت و کراهت به تصویر کشیده و توضیح داد.

۳-۲-۱. حکم تکلیفی حرمت

منظور از نهی در اینجا، نهی تحریم و منع است و حتی در روایات وارد شده است که این امر در زمره گناهان کبیره به شمار می‌آید. در صحیح محمدبن قیس از ابوجعفر این‌گونه آمده است:

امام علی در مورد مردی که فوت شده و تمام یا قسمت زیادی از اموال خود را وصیت کرده بود، این‌گونه قضاوت کرده و فرمودند: وصیت به معروف باز می‌گردد، نه به منکر؛ پس کسی که به خود ظلم کرده و در وصیت خود منکر یا ستمی مرتکب شده باشد، عمل وی به معروف (یعنی آنچه شایسته بود انجام شود) بازگردانده شده و آن میراث برای وارثانش بر جای خواهد ماند (به وصیت وی عمل نمی‌شود) (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۹، ص ۲۹۲ / ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۱۲، ج ۱۹، ص ۲۶۷).

در نقد این مطلب می‌توان گفت حکم یادشده پیشین، حکمی تبعیدی به شمار می‌آید که از قاعده اولیه در ثبوت سلطه و اختیار انسان بر اموال خود و مشروعیت تصرف وی در این اموال، مستثنا می‌گردد و بدین شرح قابل بحث و بررسی می‌باشد:

نخست، این آیه در مقام بیان و توضیح مطلب یادشده از ناحیه حکم تکلیفی اضرار

نبوده و در واقع ناظر به حکم استثنای وصیت به شرط عدم مضار به ورثه است. دوم، حرمت تکلیفی در این مقام، غیرعقلایی به شمار می‌آید؛ زیرا حکم تکلیفی متعلق به اموال و دارایی‌ها بر انجام یا ترک فعل خارجی قرار می‌گیرد و بر این اساس، تصرف خارجی در اموال و دارایی‌ها و حقوق دیگران حرام می‌شود؛ ولی درباره تصرف اعتباری، فقط اثر وضعی آن - به این صورت که قابل امضا هست یا خیر - مد نظر خواهد بود. آری! فقط در صورتی که عنوان دیگری بر این تصرف اعتباری انطباق داده شود؛ مانند اینکه تغیر یا اخلال به ساختار اجتماعی باشد، در این هنگام می‌توان از لحاظ عقلی تعلق حکم تکلیفی به آن را صحیح دانست.

سوم، نفی مضاره در آیه به صورت خبری و توصیفی بیان شده است، نه انشایی تا بتوان آن را موجه به فعل و عمل مخاطب دانست و در این صورت، دلالت بر یک حکم تکلیفی نماید.

چهارم، در مورد روایات نیز باید گفت برخی از آنها - مانند حدیث معتبره مسعده بن صدقه (حرّ عاملی، ۱۴۱۲، ج ۱۹، ص ۲۶۷) - از اثبات حرمت قاصر بوده و برخی دیگر نیز مقید به منکرند و هیچ بحثی در آن نیست؛ زیرا هیچ شکی در حرمت وصیت به منکر وجود ندارد؛ هر چند در بردارنده یک حکم وضعی بوده که عبارت است از اینکه چه زمانی وصیت ردّ می‌شود و چه زمانی ردّ نمی‌شود.

۲-۲-۳. حکم تکلیفی کراهت

ممکن است به دلیل اینکه حکم یادشده به وصیت‌کننده برمی‌گردد، نه به غیر از او تا از آنها حرمت برداشت شود، این گونه توجیه شود که این حکم مقتضای ظاهر متن قرآنی می‌باشد؛ ولی بر حسب فهم و برداشت ما، منظور آیه در اینجا نهی از تضییق و در تنگنا قرار دادن ورثه است، نه نهی از ضرر رساندن به آنها و همین مقدار نیز بعید نیست که مکروه باشد و حتی با وصیت و ذین هم منسجم و هماهنگ است. این احتمال به خودی خود امری مطلوب بوده و حتی با برخی از روایات‌ها نیز همسو و هماهنگ است؛ هر چند نگارنده تاکنون با فردی که احتمال این امر را مطرح کرده یا آن را

پذیرفته باشد، مواجه نشده است.

ولی در هر صورت، مطلب یادشده بر این امر مبتنی است که این نهی، به صورت مولوی باشد؛ ولی ادعای مطرح شده در اینجا به این صورت است که از سیاق آیه اراده حکم وضعی برداشت می‌گردد، نه حکم مولوی.

۴. فاعل مضار

چند احتمال در این باره مطرح است:

نخست، مضارّه منفی از شخص مورث صادر شده باشد. این مسئله نظر معروفی در این باره است.

دوم، مضارّه از سوی برخی از ورثه نسبت به وارثان دیگر صادر شده باشد؛ به عنوان مثال، برخی از ورثه وصیت را تغییر داده باشند و تقدیر آیه بدین صورت می‌شود: «برخی از ورثه باعث زیان رساندن به برخی دیگر نشوند» (طبرسی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۳۵).

بحث و بررسی: این آیه درصدد بیان حکم جدا کردن و استثنای وصیت و دین از ترکه - در صورت عدم تحقق مضارّه - بوده و روشن است که وصیت کردن یا دین و قرض گرفتن، از افعال وصیت کننده‌ای است که اکنون فوت کرده، نه وارث زنده‌ای که ترکه و میراث به وی تعلق دارد.

سوم، این آیه ناظر بر محقق شدن مضارّه بدون در نظر گرفتن فاعل آن است و به همین دلیل نیز از عبارت «غیرمضارّ» استفاده شده؛ یعنی این وصیت - یا وصیت به همراه دین - ضرر رسان نباشند؛ بدین معنا که در آن ضرری وجود نداشته یا ضرر رسان نباشند، هرچند از ضرر رساندن معنای تسامحی آن که شامل کم شدن منفعت است، اراده شده باشد. این امر نیز اطلاقی عرفی و معروف می‌باشد.

این احتمال انسجام و هماهنگی بیشتری با فهم «غیرمضارّ» خواهد داشت؛ بر این اساس که اسم مفعول باشد، نه اسم فاعل؛ زیرا اسم فاعل - برخلاف اسم مفعول - نیاز به مفعول ندارد و مفعول آن نیز مقدر بوده و تقدیر آن می‌تواند «بها» یا «بهما» باشد؛

یعنی ترکه به وسیله وصیت یا وصیت و دین دچار ضرر نشود و معنای آیه به این صورت بیان می‌شود: «ترکه و میراث پس از جدا کردن وصیت و دین، به شرطی که این وصیت و دین به آن ضرری وارد نیاورند، تقسیم می‌شود»؛ به عبارت دیگر، ارث نباید از جانب وصیت و دین دچار ضرر گردد.

مفعول مقدر می‌تواند واژه «بهم» باشد که مرجع آن ورثه است. این تقدیر نیز ابایی از شمول استثنای وصیت و دین ندارد؛ هرچند غیر مشخص در آن دو باشد، یعنی مشخص ننماید که به وصیت برمی‌گردد یا به دین؛ زیرا در همان زمان می‌تواند شامل هر دو نباشد و فقط به یکی از آنها اختصاص یابد. این امر نیز بر اسم فاعل دانستن آن ارجحیت دارد و علت آن به موارد ذیل بازمی‌گردد:

نخست، زیرا اسم مفعول دانستن آن با فعل که در آیه «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ» به صورت مجهول آورده شده است، تناسب بیشتری دارد؛ برخلاف اسم فاعل که با فعل معلوم تناسب دارد. شاید به همین دلیل باشد که برخی در احتمال ارجاع حال به فاعل «وصیة» به خاطر مصدربودنش دچار تکلف شده‌اند و عده‌ای دیگر نیز در اضافه نمودن کلمه «مضارٌّ» به مابعدش یعنی «وصیة» به صورت مجرور دچار همین تکلف شده‌اند. این نوع اعراب به قرائت حسن بصری به صورت «غیرمضارٌّ وصیة» نسبت داده شده و گفته شده است که این اعراب از باب اضافه اسم فاعل به مفعولش می‌باشد.

دوم، برای اینکه اسم مفعول برای شامل شدن به وصیت و دین مناسب‌تر از اسم فاعل است؛ زیرا اگر آن را اسم فاعل به شمار آوریم، فقط متعلق به وصیت — بدون در نظر گرفتن دین — خواهد بود، علاوه بر اینکه در این صورت فاصلی هم میان حال — یعنی غیرمضارٌّ — و ضمیر عائد مقدر در عبارت «وصیة یوصی بها» قرار خواهد گرفت. این فاصل هم عبارت «أو دین» است و چنین امری عرفاً پسندیده نیست.

۵. مفهوم دین غیرمضار

قرآن می‌فرماید «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ». قید غیرمضار، هم برای وصیت و هم برای دین آمده است. در مباحث پیشین مفهوم وصیت مضار روشن شد. پرسش اینکه

دین در چه صورت مضار می‌شود؟ با توجه به اینکه «المضارّة = زیان‌رسان‌بودن» در اینجا حقیقت ندارد و تسامحی یا تنزیلی می‌باشد، مقصود از آن عبارت است از: دین و قرضی صوری و ظاهری که از انگیزه حقیقی و جدی برای استدانه (= قرض گرفتن) برخوردار نبوده و فقط در آن به ظاهر معامله اکتفا گردد تا از این راه چیزی به شخص دین‌دهنده (مدین) بخشیده شود و ورثه نیز با محروم شدن از همه یا قسمتی از ارث خود، اذیت شوند. البته منظور از دین صوری و ظاهری نیز دین دروغین و غیرواقعی که اساساً - هرچند به صورت ظاهری - اتفاق نیفتاده باشد، نیست؛ زیرا این نوع دین، تخصصاً خارج از منظور ماست، بلکه مقصود از آن دینی است که از انگیزه حقیقی و واقعی برای قرض گرفتن برخوردار نباشد؛ بنابراین میان دین صوری و دین دروغین، تفاوت وجود دارد و فرقی نمی‌کند دروغ بودن دین از جانب وصیت‌کننده انجام شده باشد یا از جانب فردی دیگر و باز تفاوتی ندارد که این دین و قرض دروغین، در وصیت آمده باشد یا وصیت‌کننده به آن اقرار کرده باشد یا به گونه دیگری پیش آمده باشد؛ بر این اساس، وصیتی که دربرگیرنده اجحافی به وارث باشد - یعنی وصیتی که بیش از یک‌سوم ترکه را شامل شود - به هیچ عنوان از ترکه و میراث مستثنا نشده و به آن ترتیب اثر داده نخواهد شد. دین صوری و ظاهری نیز به هر مقداری که باشد، از میراث جدا نشده و اجرایی نخواهد بود و پس از مرگ وصیت‌کننده، کسی نمی‌تواند ادعای دریافت آن را داشته باشد. دین با وصیت نیز مقایسه نمی‌شود که بر اساس آن بگوییم دینی که شامل یک‌سوم میراث باشد، قابل اجرا و پرداخت بوده و مابقی آن - یعنی بیش از یک‌سوم - قابلیت پرداخت ندارد. وصیت و دینی که باعث زیان رساندن به ورثه باشند، فقط در این امر مشترک‌اند که تأثیرگذاری آنها منوط به اجازه ورثه بوده و به خودی خود باطل نمی‌شوند.

۶. اعتبار یا عدم اعتبار قید «عدم المضارّة» در همه موارد ارث

قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ». گفته

شده است قید «عدم المضارة» فقط به این مورد اختصاص ندارد و همه مواردی که در آنها از وصیت صحبتی به میان آمده است - مانند «یوصین» و «توصون» که درباره ارث همسران بیان شده - را در برمی گیرد. البته این قید به خاطر دلالت مابعد بر آن تکرار نشده و فقط در این مقام آمده است؛ زیرا در آن احتمال ضرر وجود دارد؛ گویی پذیرفتن کلاله مادری در بسیاری از موارد بر مورت سخت است (سبزواری، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۲۹۲)، به ویژه در دوران نزدیک به جاهلیت اول. آری! می توان این گونه ادعا کرد که این قید به همین صورت، اطلاق موجود در وصیتی که در غیر از این آیه بیان شده باشد را نیز مقید می نماید؛ مانند کلام خداوند تبارک و تعالی در آیه پیشین که درباره ارث فرزندان و پدر و مادر بیان شده بود (نساء: ۱۱).

نگارنده معتقد است وجه در تعمیم نیز چیزی جز تعدی عرفی و عدم احتمال خصوصیت در یک مورد بدون موارد دیگر نخواهد بود. این قید نیز فقط در اینجا به روشنی بیان شده است؛ به این اعتبار که ذهنیت رایج در برابر کلاله مادری مثبت نبوده و این امر در واقع از پسماندهای عصر جاهلی به شمار می رفت و هنگامی که شریعت به دادن سهم و قسمت آنها از ارث امر نمود، وصیت کننده ها سعی در به کار بردن مکر و نیرنگ در این حکم نموده، با بهانه قرار دادن وصیت یا دین تلاش نمودند آنها را از سهمشان محروم کنند یا دست کم این سهم را کاهش دهند.

نتیجه

در پژوهش حاضر تلاش شد افق های تازه ای برای کشف گستره های دلالتی این نص قرآنی باز شود و دامنه بحث تا جایی که ممکن باشد، گسترده و فراگیر گردد. در همین جهت:

۱. در مورد تفسیر واژه «المضار» که در آیه آمده بود، پنج احتمال گوناگون مطرح شد و هر یک از آنها پس از بحث و بررسی رد شدند و در نهایت دیدگاه جدیدی در این باره مطرح شد که خلاصه آن عبارت است از اینکه منظور از مضار منفی در آیه،

استثنای وصیت و دین از ترکه و میراث می‌باشد؛ به شرطی که این وصیت و دین به قصد آزار ورثه به انجام رسیده باشد.

۲. دایره بحث درباره اختلاف میان الضرر و الضرار را در دو زمینه توسعه دادیم: نخست تفاوت میان این دو در گستره ماده و ریشه آنها را بیان کردیم و در این باره سه دیدگاه را مطرح نمودیم و دیگری تفاوت میان این دو در گستره ساختار و هیئت می‌باشد. در این باره نیز شش دیدگاه بیان کردیم و در ادامه به بحث و بررسی این دیدگاه‌ها پرداختیم و در نهایت نظر خود را ارائه و بیان کردیم که در گستره بحث صغروی بر این باوریم که مقصود از الضرار و المضارّه در آیه، نقص و کاهش نیست و از آن معانی التضييق والإزعاج والإيذاء (= در تنگنا قراردادن، به سختی افکندن و اذیت کردن) اراده شده است.

۳. منظور از نفی مضارّ در آیه، بیان حکم وضعی آن (یعنی اجحاف و خسارت تسامحی و تنزیلی طبق نظر شارع) می‌باشد و در همین باره احتمال اراده نهی تکلیفی تحریمی یا تنزیهی از آیه را ردّ کردیم.

۴. در مورد مشخص نمودن فاعل المضارّه نیز مبحثی را مطرح کردیم و سه احتمال اساسی و اصلی را در این باره بیان نمودیم و در نهایت و پس از تحقیق و بررسی این نتیجه، حاصل گشت که فاعل آن مجهول و نامعلوم می‌باشد.

۵. مشخص شد که قید غیرمضار، هم شامل وصیت و هم شامل دین است و نیز به همه موارد موجود در آیه، هرچند ارث همسران و نیز همه مواردی که در آن وصیتی مطرح شده باشد، مانند آیه ارث مربوط به فرزندان و پدر و مادر، مرتبط می‌باشد.

منابع

١. ابن اثير جزرى، مجدالدين محمد؛ النهاية فى غريب الحديث والأثر؛ قم: المكتبة الإسلامية، [بى تا].
٢. ابن فارس، احمد بن فارس؛ معجم مقاييس اللغة؛ قم: دارالكتب العلمية، [بى تا].
٣. ابن منظور افريقى، محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ ج ١، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤١٦ق.
٤. اردبيلى، احمد بن محمد؛ زبدة البيان؛ ج ١، قم: همايش مقدس اردبيلى، ١٣٧٥.
٥. آلوسى، محمود شكرى؛ روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى؛ ج ٤، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٥ق.
٦. ايروانى، باقر؛ دروس تمهيدية فى تفسير آيات الأحكام؛ ج ١، قم: دارالفقه للطباعة والنشر، ١٤٢٥ق.
٧. جوهرى، اسماعيل بن حماد؛ الصحاح؛ ج ٤، بيروت: دارالعلم للملايين، ١٤٠٧ق.
٨. حسينى جرجانى، ابو الفتح؛ آيات الأحكام؛ ج ١، تهران: انتشارات نويد، ١٣٦٢.
٩. خمينى (امام)، سيد روح الله؛ الرسائل [و ضمنه رسالة بدائع الدرر فى قاعدة لاضرر]؛ قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٣٨٥.
١٠. خوانسارى نجفى، موسى بن محمد؛ منية الطالب؛ ج ١، قم: مؤسسه انتشارات اسلامى جامعه مدرسين، ١٤١٨ق.
١١. راغب اصفهانى، حسين بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ ج ١، دمشق: دارالقلم، ١٤١٢ق.
١٢. راوندى، قطب الدين؛ الخرائج والجرائح؛ ج ١، قم: مؤسسه امام مهدي (عج)، ١٤٠٩ق.

١٣. زمخشری، جارالله محمدبن عمر؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ ج ١، قم: نشر البلاغة، ١٤١٣ق.
١٤. سبزواری، عبدالأعلى؛ مواهب الرحمان؛ ج ٣، بیروت: مؤسسة المنار، ١٤١٤ق.
١٥. سلطانی، مسعود؛ أقصى البیان فی آیات الأحکام و فقه القرآن؛ [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
١٦. سیستانی، سیدعلی؛ قاعده «لاضرر و لاضرار»؛ ج ١، قم: کتابخانه آیت الله العظمی سیستانی، ١٤١٤ق.
١٧. شریف رضی، ابوالحسن محمدبن حسین؛ حقائق التأویل؛ بیروت: دار المهاجر، [بی تا].
١٨. صدوق، محمدبن علی؛ ثواب الأعمال؛ قم: منشورات الشریف الرضی، ١٣٣٨.
١٩. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ٣، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ١٣٩٣ق.
٢٠. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان؛ ج ١، بیروت: دارالمعرفة، ١٣٦٥.
٢١. طبری (الکیا الهراس)، عمادالدین بن محمد؛ أحکام القرآن؛ ج ١، بیروت: دارالجيل، ١٤٢٤ق.
٢٢. طوسی، محمدبن حسن؛ التبیان؛ ج ١، قم: مکتب الإعلام الإسلامی، ١٤٠٩ق.
٢٣. طوسی، محمدبن حسن؛ تهذیب الأحکام؛ تهران: دارالکتب الإسلامیة، ١٣٩٠.
٢٤. عاملی (حرّ)، محمدبن الحسن؛ وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة؛ قم: مؤسسه آل البيت، ١٤١٢ق.
٢٥. عسکری، ابوهلال؛ الفروق اللغویة؛ ج ١، قم: مؤسسة جامعة المدرسين، ١٤١٢ق.
٢٦. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ ج ٢، قم: مؤسسة دارالهجرة، ١٤٠٩ق.

